

تصویر «کنگ در»، آرمانشهر نظامی گنجوی

نظامی گنجوی سخنسرای نامی سده ششم، در منظومه اسکندرنامه خود، داستان شهری آرمانی را آورده که به برکت قریحه سرشار سراینده، در میان شهرهای آرمانی که در شرق و غرب طرح افکنده شده از زیباترین و درخشان‌ترین آنهاست. از آنجا که اسکندر فهردان داستان یونانی است و آثار افلاطون نیز یونان را مهد اندیشه آرمانی شناسانده، برخی پژوهندگان گمان برده‌اند که آبشخور اندیشه نظامی را در طرح افکندن شهر آرمانی در منابع یونانی باید جست. (۱) آنچه چنین گمانی را قوت می‌بخشد، شاید پیروی آرمانگرایان جهان اسلام به ویژه حکیمان ایرانی از افلاطون باشد. می‌دانیم که ابونصر فارابی بنیادگذار فلسفه سیاسی در جهان اسلام، در طرح «مدینه فاضله» خود به افلاطون نظر داشته و بسیاری از عناصر آرمانی اندیشه او، مانند سلسله مراتب اجتماعی و خصال فرمانروا از افلاطون اقتباس شده است و فیلسوفانی دیگر چون ابن رشد و خواجه نصیرالدین طوسی نیز، همین شیوه را برگزیدند. اما اندیشه آرمانشهری و آرزوی جامعه کامل و رستگار، در ایران کهن نیز پیشینه‌ای دارد و نظامی را نباید خوشه چین خرمن اندیشه یونانی دانست. در متن‌های دینی و اساطیری ایران باستان و در شاهنامه فردوسی، از آرمانشهرهایی یاد شده که همواره یادآور بهشت گمشده در ذهن ایرانی بوده‌اند؛ همچنین در تفسیر طبری و در بحارالانوار از شهرهایی سخن رفته که با آرمانشهر نظامی در اسکندر نامه همانندی شگفت‌آور دارند و می‌توان پذیرفت که نظامی طرح خود را از منابع اسلامی گرفته است. اما در همه این شهرها،

سایه روشنی از آرمانشهرهای ایران کهن به ویژه «کنگ دژ» دیده می شود و به نظر می رسد که تصویری مبهم از آن با شکل و هیتی دیگر و دور مانده از اصل خویش، در منابع گوناگون تکرار شده است.

هدف این گفتار، مقایسه «کنگ دژ» با آرمانشهر نظامی در اسکندرنامه به قصد آشکار کردن همانندی ها و وجوه مشترک آنهاست. در این مقایسه، از «ورجمکرد» بهشتی که جمشید ساخت و الگو و نمونه همه شهرهای آرمانی ایران کهن بود سخن خواهیم گفت و داستان شهرهای آرمانی تفسیر طبری و بحارالانوار مجلسی را به کوتاهی خواهیم آورد تا برای بحث خود زمینه ای فراهم آوریم و نیز پایه و فرضیه ای گردد برای پژوهش ژرف تر درباره موضوع.

۱- ورجمکرد

ایرانیان نخستین که از ایرانویچ کوچیده بودند، همواره خاطره خوش و تصویر زیبای آن سرزمین مینوی را فریاد داشتند. این خاطره در اوستا کتاب دینی آنان و در ادبیات پهلوی بازتاب یافت. در این نوشته ها، ایرانویچ تصویری است از عصری زرین که آدمی سرخوش از مهر یزدان و لطف طبیعت در شادگامی و فراوانی و آزادی می زیست. جمشید که روزگار فرمانروایی او پیش از آن که وسوسه قدرت تباهش سازد، کنایه ای از روزگار بهروزی است، در ایرانویچ دژی ساخت که به «ورجمکرد» یا دژ ساخته «جم» نامبردار گشت.^۱ جمشید نطفه زیباترین مردان و زنان را در آن دژ قرار داد و دانه بلندترین و خوشبوترین گیاهان را در آن افشانید. در «ورجمکرد» مردمان گوژپشت و خمیده قامت و پیس و دیوانه یافت نمی شدند. شهر در روشنایی غرقه بود و خورشید و ماه و ستارگان تنها سالی یک بار غروب می کردند. جمشید برای شهر دری ساخت که چون خورشید فروزان همه جا را روشن می ساخت. این بهشت زمینی، الگوی شهرهای آرمانی دیگر شد و کنگ دژ و کاخ کیکاووس و کاخ افراسیاب بر گرتة آن بنا شدند. در دوران فرهنگ اسلامی نیز تصویر کنگ دژ که خود با الهام گرفتن از «ورجمکرد» ساخته شده بود، در آرمانشهرهایی دیگر، از جمله جامعه کمال مطلوب نظامی گنجوی بازتاب یافت.

۲- کنگ دژ

کنگ دژ را سیاوش پسر کیکاووس پی افکند. نخست مانند همه شهرهای مینوی در آسمان یا بر سر دیوان بود. سپس کینخسرو آن را به زمین آورد. طبق کتاب روایت پهلوی، کنگ دژ هفت دیوار دارد که به ترتیب از سنگ و پولاد و آبگینه و سیم و زر و

گوهر و یاقوت ساخته شده‌اند. ۲. کوشک شهر سیمین و کنگره آن زرین است. در آن چهار کوه و هفت رود پرآب قابل کشتیرانی هست. هفت مرغ پاسدار شهرند. شهر پانزده در دارد که به بلندای قامت پانزده مردند و دیوارهایش چنان بلند است که هیچ مردی نیارد که تیری به بالای آن بیندازد. زمین چنان بارور است که گیاهی در یک شب به بلندای مردی می‌روید. در کنگ دژ یاقوت و سیم و زر و گوهر و دیگر خواسته‌ها فراوان است. پشتون پسر گشتاسب با هزار شاگرد در آنجا آمد و همه روزه پرستش یزدان می‌کنند. مردم از نیکی‌ها بهره‌مند و از پتیاره‌ها در امانند، بیش از صد و پنجاه سال می‌زیند و تا روز رستاخیز به پرستش و ستایش اهورامزدا مشغولند.

در شاهنامه فردوسی از دو شهر کنگ دژ و سیاوشگرده یاد شده است. این دو شهر در اساطیر ایران برهم منطبق بوده‌اند. در کتاب روایت پهلوی آمده است که کیخسرو کنگ دژ را از آسان به زمین آورد و در جای سیاوشگرده استوارش کرد. ۶. در شاهنامه چاپ مسکو، ابیاتی که در توصیف کنگ دژ آمده، الحاقی دانسته شده اما دکنتر مهرداد بهار بر این باور است که آن ابیات نیز سروده فردوسی است و گسستگی ظاهری آنها از دیگر ابیات، معلول افتادگی پاره‌هایی از شاهنامه است. ۷. به روایت شاهنامه، پس از آن که سیاوش به توران می‌رود، افراسیاب دختر خود فرنگیس را به عقد ازدواج او در می‌آورد و در سوی خاور، سرزمینی پهناور به وی می‌بخشد. سیاوش همراه فرنگیس بدانسوی می‌رود، یک ماه در دریای چین کشتی می‌راند، سپس از دشتی پهناور می‌گذرد تا به سرزمین آباد می‌رسد و کنگ دژ را در جایی که کوه‌های سر به فلک کشیده در میانش گرفته‌اند بنا می‌کند. وی پیش از آن که ساختن شهر را بیاغازد، فرجام کار را از اخترشناسان می‌پرسد و آنان:

بگفتند یکسر به شاه گزین

که بس نیست فرخنده بنیاد این.

سیاوش به رغم پیشگویی اخترشناسان، کنگ دژ را می‌سازد و شهری بهشت‌آیین پدید می‌آورد که در کمال و آراستگی به شهرهای آرمانی که بعدها در آثار اندیشه‌مندان مسلمان پدید آمد، به ویژه به شهر آرمانی نظامی گنجوی می‌ماند. وصف زیبایی‌های آن را از زبان فردوسی بشنویم:

ز من بشنو از کنگ دژ داستان

بدین داستان باش همداستان

که چون کنگ دژ در جهان، جای نیست

بدانسان زمینی دلارای نیست
چو زین بگذری، شهر بینی فراخ
همه گلشن و باغ و ایوان کاخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی
به هر برزنش آتش و رنگ و بوی
همه کوه نخجیر و آهو به دشت
چو این شهر بینی نشاید گذشت
نذروان و طاووس و کبک دری
بیابی چو از کوهها بگذری
نه گرمایش گرم و نه سرماش سرد
همه جای شادی و آرام و خورد
نبینی بدان شهر، بیمار کس
یکی بوستان بهشتست و بس
همه آبها روشن و خوشگوار
همیشه بروبوم آن چون بهار^۸

۳- شهر صالحان در تفسیر طبری^۹

ابوجعفر محمد بن جریر طبری (درگذشت: ۳۱۰ هجری) در تفسیر بزرگ خود از قرآن کریم، آنجا که به تفسیر آیه ۱۵۹ سوره اعراف می پردازد، داستان شهری را می گوید که زیستنگاه مردمانی بهروز و رستگار است. پیامبر اسلام (ص) در شب معراج همراه جبرئیل به سرزمین قومی می روند که در برآمدگاه آفتاب، پس از ناحیت جین (چین؟) و در دیگر سوی رودی قرار دارد که نام آن «اردوان» و در آن ریگ روان است. این قوم نه ونیم سبط از اسباط دوازده گانه قوم موسایند که خداوند عالم به پاداش پارسایی و ایمان استوار، سرزمینی بهشت آیین و زندگی ای کامل و سعادت مند به آنان ارزانی داشته است. پیامبر اکرم (ص) از آن مردم پرسش هایی می کند و آنان در پاسخ اوضاع اقتصادی و اجتماعی و دینی و اخلاقی خود را شرح می دهند. نظام اقتصادیشان اشتراکی است. در زمینی بر کرانه دریا بذر می افشانند، خداوند، باران رحمت خود را بر آن می باراند و بارورش می سازد. کشت به موقع دروده و در انبار عمومی نهاده می شود تا هر کس به اندازه نیاز از آن برگیرد. همچنین در اصل و فرع گوسفندان با هم انباشند، گوشت آنها را می خورند و پشمشان را لباس و زیرانداز می کنند. همه مردم در قدر و منزلت اجتماعی برابرند و فرادست و فرودست در میانشان نیست. حتی خانه هاشان در بلندی یکسان است. چون به مال یکدیگر دستبرد نمی زنند، خانه هایشان در بلندی

درست. همه خلق و خوی نیکو دارند و مرتکب گناه نمی شوند و همواره پروای روز شمار دارند. هرگز بیمار نمی شوند و روزگاری دراز می زیند. اما چون کسی بمیرد، در مرگش سوگواری نمی کنند و در همانجا که مرده به خاکش می سپارند. با جانوران گزنده چون مار و کژدم در صلح و سازش به سر می برند. نه آدمیان به آنها کاری دارند و نه آنها آدمی را آزار می رسانند. چون باور دارند که خداوند روزی رسانشان است، در پی انباشتن سیم و زر نیستند و آنها را ارجی نمی نهند.

۴- شهر آرمانی بحارالاتوار^{۱۰}

محمد باقر مجلسی در کتاب بحارالاتوار، در شرح ماجراهای ذوالقرنین داستان آرمانشهری را آورده که با آرمانشهرهای طبری و نظامی همانندی کامل دارد. مردم این شهر نیز از قوم موسایند. مردمی پارسایند که خداوند به پاداش پارسایی، زندگیشان را قرین سعادت ساخته است. در داستان بحارالاتوار نیز روش پرسش و پاسخ به کار رفته، اما این بار پرسنده ذوالقرنین است. او که در گشت و گذار خود به گرد جهان به این مردم رسیده از راه و روش زندگیشان می پرسد و آنان در پاسخ، جامعه آرمانی خود را شرح می دهند. مردم مردگان خود را در آستان خانه هاشان به خاک می سپارند تا همواره پروای مردن کنند. چون ستم پیشه و افزونخواه نیستند، از دادرس و فرمانروا بی نیازند،^{۱۱} و چون دست به دزدی نمی زنند، خانه هاشان را دری نیست. جامعه بی طبقه است. مردم پاک سرشت و خوشخویند و بر روابط آنان صلح و صفا حاکم است. آنان دشنام گویی و اختلاف و دروغ و فریب و بدگویی نمی شناسند. در دادوستد عادل و در خواسته و دارایی همه انبازند. از این رو بینوا و تهی دست ندارند. عمرهاشان دراز و دلهاشان شاد است. چون به خداوند توکل می کنند، از پتیاره ها در امانند.

۵- آرمانشهر نظامی گنجوی (شهر زیبایی)^{۱۲}

به روایت نظامی گنجوی در اقبالنامه (بخش دوم اسکندرنامه)، اسکندر در واپسین روزهای سفر خود به گرد جهان، از چین راهی حد شمال می شود. وی نخست به دشتی پهناور و بی آب و علف می رسد که خاکش سیم و آبش سیماب است. برای گذشتن از آن دشت هراس انگیز، یک ماه راه می پیماید و بسیاری از همراهانش تباه می شوند. سرانجام به کوهی می رسد که در آن مردمانی زاهد و پرهیزگار می زیند. آنان از اسکندر می خواهند که برای دفع هجوم قوم یا جوج به سرزمینشان چاره ای بیندیشد و اسکندر سدی می سازد و راه بر آن وحشیان می بندد. سپس به سوی دیاری ناشناخته می تازد که مردمانی بسیار آن را می جستند و نمی یافتند.

از آن مرحله سوی شهری شتافت
که بسیار کس جست و آن را نیافت

وی سرانجام به شهری می‌رسد که آن را کشتزارهای گسترده و باغ و بوستان
سبز و خرم در میان گرفته است و در دشت، رمه‌ها و گله‌ها یله‌اند. نه باغها و بوستانها
باغبان دارند و نه گله‌ها چوپان. سربازی از سپاه اسکندر دست به شاخه درختی می‌برد
تا میوه‌ای بچیند، تن او در دم خشک می‌شود و سربازی دیگر که گوسفندی را
می‌گیرد، دچار تب می‌گردد. اسکندر چون از ماجرا آگاه می‌شود، به سپاهیان خود
فرمان می‌دهد که از دست یازی به باغها و گله‌ها بپرهیزند. سپس از میان سبزه‌زارها و
جویبارها به پیش می‌تازد تا به شهری آراسته و پرخواسته می‌رسد:

پدیدار شد شهری آراسته

چو فردوسی از نعمت و خواسته

چون به شهر درمی‌آید، آنجا را بی‌در و دربان و دکان‌ها را بی‌قفل و بند می‌بیند.
اسکندر، شگفت زده، از مردم شهر می‌پرسد چه گونه مردم پاسبان بر بام نکرده آسوده
می‌خسبند و خواسته آنان بی‌قفل و نگهبان است و باغها و گله‌هاشان بی‌باغبان و
چوپان؟ مردم شهر در پاسخ اسکندر جامعه آرمانی خود را معرفی می‌کنند. به گفته
آنان، مردم شهر رفتار و کرداری نیکو دارند، با یکدیگر به برابری رفتار می‌کنند. از
گناه و مکر و دغل کردن در کار داور می‌پرهیزند. خداوند به پاداش عمل صالح آنان،
جامعه‌شان را سعادت‌مند و شاد کام کرده است. آنان دزدی و دستبرد به مال و خواسته
یکدیگر را نمی‌شناسند، از این رو از شحته و پاسبان بی‌نیازند. غیبت نمی‌کنند، دروغ
نمی‌گویند، بر گریه کسی نمی‌خندند و در سختی‌ها یار و غمگسار همند. زمین آنان
بارور است و از هر دانه که می‌کارند هفتصد دانه برداشت می‌کنند. نخجیران به پای
شهر می‌آیند و مردم به اندازه نیاز خود از آنها می‌گیرند و باقی را رها می‌کنند. با
دندان و جانداران گزنده در صلح و صفا می‌زیند. نظام اقتصادی‌شان اشتراکی است و هر
کس به قدر نیازش از دست آورده‌های جامعه بهره‌مند می‌شود. در منزلت اجتماعی
یکسانند و فرادست و فرودست ندارند. زر و سیم را ارجی نمی‌نهند. در رفتار و کردار
متعادلند و به فضیلت حد میانه باور دارند. مردم بیمار نمی‌شوند و عمرها بسیار است و
چون کسی بمیرد، بر مرگش اشکی نمی‌ریزند و به مشیت الهی تسلیم می‌شوند. چون
خداوند، خود نگاهدار شهر و خواسته آنان است به حکومت نیازمند نیستند.

اسکندر با دیدن آن شهر بهشت گونه و مردم سعادت‌مند آن، مأموریت خود را
پایان یافته می‌بیند و می‌پذیرد که اگر پیشتر، آن مردم را دیده بود، هرگز در جهان

نمی گردید. بنابراین تلاش های کشور گشایان خود را بیهوده می یابد و آهنگ بازگشت به روم (در اسکندرنامه نظامی، زادگاه اسکندر روم است) می کند و چندی نمی گذرد که چشم از جهان فرو می بندد.

چنان که دیده شد، آرمانشهرهای طبری و نظامی و مجلسی، هر سه بازگویی داستانی یگانه از زبان گویندگان مختلفند و تفاوت آنها تنها در شیوه بیان است نه در محتوا و درونمایه. اینک آرمانشهر نظامی گنجوی و کنگ دژ را به قصد آشکار ساختن همانندیهای آنها با هم می سنجیم.

۱- دوردستی و ناشناختگی

از آنجا که آرمانشهر تنها در ذهن طراح آن هستی می یابد و در واقعیت، ناشناس و دست نیافتنی است، اندیشه مندی که چنین شهری را پی می افکند، آن را در نقطه ای دوردست که بشر را بدان راهی نباشد قرار می دهد. زیرا اگر آرمانشهر دست یافتنی باشد، اطلاق صفت آرمانی به آن بی معنی می شود. کنگ دژ نیز در خاور توران در جایی دور افتاده قرار دارد. سیاوش برای رسیدن به آنجا یک ماه در دریای چین کشتی می راند و سپس از دشتهای پهناور می گذرد:

به یک ماه زان روی دریای چین
که بی نام بود آن زمان و زمین

این گمنامی و بی نام و نشانی در باره «شهر زیبایی» نیز صادق است؛ اسکندر برای رسیدن به آن شهر، به سوی شهر می شتابد «که بسیار کس، جست و آن را نیافت».

۲- جهت جغرافیایی

هر دو شهر، در سوی خاور قرار دارند و به وجهی یا چین مربوطند. سیاوش برای رسیدن به جایی که کنگ دژ را می سازد، از دریای چین می گذرد و اسکندر از هند تا چین دریانوردی می کند و از چین به سوی شمال می رود تا به «شهر زیبایی» می رسد. دریانوردی و چین دو مقوله مشترک در داستانهای کنگ دژ و «شهر زیبایی» است. گفتنی است که آرمانشهر طبری نیز در سوی خاور، در برآمدگاه آفتاب و در فراسوی «ناحیه جین» است و به نظر می رسد که جین تحریف شده چین باشد. به روایت بندهشن «کنگ دژ در ناحیه خراسان، چند فرسنگ دورتر از دریای فراخکرت جای دارد.»^{۱۲} یوستی بر این باور است که کنگ دژ «به دست دسته ای از ایرانیان، در وسط خاک توران، در طرف شمال سیردریا برپا شده بود.»^{۱۴}

۳- سیمای زمین

کنگ دژ و «شهر زیبایی» هر دو از فراسوی دشتی پهناور پدیدار می‌شوند. سیاوش پس از گذشتن از دریای چین، دشتهایی پهناور را درمی‌نوردد و اسکندر نیز بیابانی را پشت سر می‌نهد که خاکش سیم و آبش سیماب است.

۴- وضع دفاعی

در کنگ دژ اساطیری، هفت مرغ از شهر پاسداری می‌کنند و کنگ دژ شاهنامه در میان کوههای بلند نفوذناپذیر ساخته شده است. تنها راه آن تنگه‌ای است به درازای دو فرسنگ و پنج مرد به آسانی می‌توانند راه بر صد هزار مرد جنگی که قصد حمله به شهر داشته باشند ببندند. در «شهر زیبایی» دست پروردگار مدد کار مردم است و آنان را از گزند بیگانه و آسیب دادن در امان می‌دارد. بنابراین دفاع کنگ دژ شاهنامه با فضای حماسی آن کتاب هماهنگ است و به خرد و تدبیر سازنده شهر، آسان شده است. در کنگ دژ اساطیری و «شهر زیبایی» نیروی ماورایی نگاهدار شهر است.

۵- باروری زمین

در کنگ دژ اساطیری، زمین چنان بارور است که گیاه، در یک شب به بلندای مردی می‌روید و در «شهر زیبایی» از هر دانه که بر زمین افشاند می‌شود، هفتصد دانه می‌روید. در شاهنامه، به باروری زمین اشاره‌ای روشن نشده، اما شرایط اقلیمی، جو بیابان‌های پر آب، و هوای همیشه بهار، شرایط مساعد باروری زمین را فراهم آورده‌اند.

۶- فراوانی نخچیران

در شاهنامه، کنگ دژ با فراوانی نخچیر در کوه و آهو در دشت و فراوانی تذرو و طاووس و کبک دری توصیف شده و در «شهر زیبایی» نخچیران به پای خود به شهر می‌آیند و مردم به قدر نیاز از آنها می‌گیرند. هر دو شهر از این حیث یادآور عصر زرینند.

۷- فضای روحانی

کنگ دژ اساطیری، شهری روحانی است و سرود و نیایش مذهبی در فضای آن طنین انداز است. حضور پشوتن از مقدسان دین زردشتی و پرستش و نیایش بی‌وقفه او و شاگردانش از مشخصه‌های بارز روحانیت شهر است. «شهر زیبایی» نیز فضایی روحانی و مذهبی دارد. مردم آن گفتار و کردار خود را بر اوامر الهی استوار می‌کنند و از گناه و کژروی می‌پرهیزند.

۸- تندرستی مردم و دیرپایی زندگی شان

در کنگ دژ اساطیری، مردم بیش از صدوپنجاه سال می‌زیند و در شاهنامه آمده که «نیستی بدان شهر بیمار کس». در «شهر زیبایی» کسی بیمار نمی‌شود و عمر آدمی دراز است.

۹- فرجام کار

از آنجا که آرمانشهر، غایت پوش کمال جویانه آدمی و بن بست پیشرفت تاریخی است و تکاپوی انسانی در راه سعادت مطلق تا وقتی معنی دارد که به آن دست نیافته، آنان که در عالم خیال به درون چنین شهری گام می‌نهند، جز نومی‌دی و شکست بهره‌ای ندارند. فرجام کار سیاوش را همه می‌دانند و پیش‌گویی اخترشناسان نیز کنایه‌ای از این بدفرجامی است. اسکندر نیز با دیدن «شهر زیبایی» و مردم آن حاصل عمر خود را بر باد می‌بیند و در بازگشت به روم، در میان راه، در شهر «زور» درمی‌گذرد. نمونه دیگر سرنوشت گیل‌گمش، پهلوان و شاه‌اسطوره‌ای «میان‌رودان» است. او نیز در جست‌وجوی زندگی جاوید، با به‌جان خریدن خطرهای بسیار به بهشت «دیلمون» می‌رسد. در آنجا به وی گفته می‌شود که هر که از مادر بزاد، ناگزیر روزی بمیرد. بنابراین فرجام زندگی، مرگ، و جاودانگی بهره‌خدایان است. گیل‌گمش به سومر بازمی‌گردد و در اندوه و نومی‌دی جان می‌دهد.^{۱۵}

آنچه گفته شد، به قصد نشان دادن همانندی کنگ دژ و «شهر زیبایی» نظامی و رابطه آن دو بود. چنین می‌نماید که تصویر کنگ دژ، این آرمانشهر اساطیری در خاطره نسل‌های پرشمار پایدار مانده و در آثار گوناگون به مقتضای اوضاع و احوال و با گذشت زمان دگرگونی پذیرفته اما عناصر آرمانی آن بر جای مانده است. شباهت آن با آرمانشهر اقبالنامه شگفت‌انگیز می‌نماید و همانندی‌اش با «شهر صالحان» طبری و شهر آرمانی بحارالانوار نشان می‌دهد که آبشخور اندیشه نظامی رانه در یونان که در ایران و فرهنگ اسلامی باید جست. اما نظامی از داستان این شهر برداشتی فلسفی کرده داستانی شناخته را برای بیان آرمان بشری، چنان که خود می‌پندارد نه چنان که اسکندرها می‌خواهند، به کار برده است. اما تصویر کنگ دژ از فراسوی قرون و اعصار در زلال اندیشه وی می‌درخشد.

کتابنامه و یادداشت‌ها:

- ۱- عبدالحسین زرین کوب، با کاروان اندیشه، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۴.
- ۲- اوستا (وندیداد نسک)، به نقل از ذبیح‌الله صفا، حماسه سوابی در ایران، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۳۵-۴۳۶.

- ۳- روایت بهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۴-۶۵.
- ۴- پشتون پسر گشتاسب کیانی از قدیسان زردشتی است که در اواخر هزاره زردشت، به نجات بخشی از کنگ دژ به ایران شهر می‌آید. (مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۱)
- ۵- داستان کنگ دژ در شاهنامه چاپ مسکو، ج ۳، صص ۱۰۷-۱۰۵ و داستان سیاوشگرد در همان جلد، صص ۱۱۳-۱۱۲ آمده است.
- ۶- مهرداد بهار، کنگ دژ و سیاوش گرد (شاهنامه‌شناسی، تهران، ۱۳۵۷).
- ۷- همان.
- ۸- شاهنامه، ج ۳، صص ۱۰۷-۱۰۵.
- ۹- محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، (ترجمه فارسی) به اهتمام حبیب یغمایی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۹، صص ۵۴۷-۵۴۱. ترجمه آیه ۱۵۹ سوره اعراف چنین است: «جماعتی از قوم موسی (به دین) حق هدایت جسته و به آن دین باز می‌گردند.» (قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای).
- ۱۰- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۲، شرکت طبع بحارالانوار، تهران، (بی تا)، صص ۱۷۷-۱۷۶.
- ۱۱- شهر آرمانی بحارالانوار از حیث نبودن حاکم و به خاک سپردن مردگان بر آستان خانه‌ها به شهر آرمانی‌ای که جامی در خردنامه اسکندر به تقلید از نظامی آورده می‌ماند.
- ۱۲- عنوان «شهر زیبایی» را از این بیت شیخ محمود شبستری برگرفتیم
- به سوی شهر زیبایی علم زد همه ترتیب عالم را به هم زد
برای آگاهی از داستان این شهر آرمانی ر.ک الف: نظامی گنجوی، اسکندرنامه (بخش دوم)، اقبالنامه، ب: عبدالحسین زرین کوب، با کاروان اندیشه پ: حجت‌الله اصفیل، کتاب سخن (مجموعه مقالات)، تهران، زمستان ۱۳۶۸، صص ۶۷-۵۸.
- ۱۳- فرهنگ معین، ج ۶ ذیل کنگ دژ.
- ۱۴- همان، ج ۵ ذیل بهشت کنگ.
- ۱۵- برای آگاهی از داستان گیل گمش ر.ک بهلوان‌نامه گیل گمش، پژوهش و برگردان دکتر حسن صفوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.